

سرمایه فرهنگی کرمان را از دست ندهیم

محمد لطیف‌کار

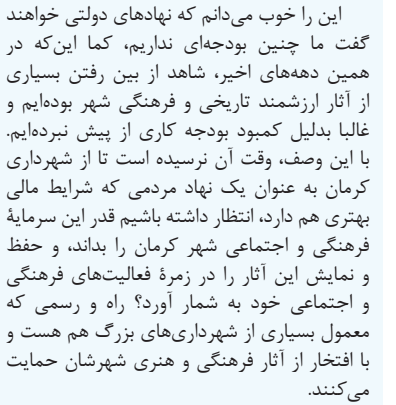
اردیبهشت سال نود و هفت، به اتفاق روزنامه‌نگار ارجمند رضا شمس‌ی به دیدار استاد محمد هژبر ابراهیمی رفته بودم، روزی که هرگز از خاطرم نمی‌رود، آه و بهت و حیرت عجیبی داشتم. مجسمه‌های استاد هژبر تقریباً تمام اتاق‌ها و حیاط خانه‌اش را پر کرده بود، نگران بود که برای نگهداری و یا نمایش آثارش جایی ندارد. بدلیل کمبود جا برخی روی هم افتاده بودند و آسیب دیده بودند، بعضاً هم در حیاط خانه از گزند آفتاب و باران بی‌نصیب نبودند. عکس‌هایی که آن روز گرفتم گوشه‌ای از وضعیت ناهنجار را نشان می‌دهد، و هنوز آن خاطره تلخ را برابرم تداعی می‌کند.

از این که می‌دیدم هنرمندی مثل او که صاحب شهرت و جایگاه هنری خوبی است، در سال‌های پیری و خستگی حتی جایی برای نگهداری آثارش ندارد، اندوهگین شدم. او تقریباً از همه آثارش خلق کرده بود داستان‌های تلخ و شیرینی در ذهن داشت، اما تلخ‌تر از همه حکایت حال آن روز بود که ما به چشم دیدیم، آثار بی‌جا مانده بودند، و این خیلی استاد را نگران و غمگین کرده بود.

حالا که چند ماه است آن عزیز هنرمند چهره در خاک کشیده است، و دیگر در میان ما نیست، این بار از زبان دختر هنرمندش در مصاحبه با «فردای کرمان» همان حرف‌های نگران کننده را می‌شنوم که: «مجسمه‌های پدرم شرایط نامساعدی دارند! ... برای نگهداری آثار پدرم باید موزه‌ای راه‌اندازی شود... وعده‌های حمایت از آثار پدرم عملی نشد! و ...»

پس از خواندن مصاحبه با خودم فکر کردم: برآستی مگر کرمان چند مجسمه‌ساز و هنرمند پیشکسوت مثل او دارد که نمی‌تواند برای حفظ و نمایش آثارش حرف بکند؟ حرف امروز و دیروز هم نیست، آثار این هنرمند فروتن سال‌هاست که بلاتکلیف مانده است، واقعا این بی‌اعتنایی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟! آثار استاد هژبر بدون تردید در شمار سرمایه‌های فرهنگی و هنری کرمان هستند. حیثیت نیست با فرصت‌سوزی آن‌ها را از دست بدهیم. حالا که خانه استاد با آثارش یک‌جا و سرخود به یک خانه‌موزه تمام عیار تبدیل شده است، بهتر نیست نهادهای متولی فرهنگ و هنر و گردشگری و مدیریت شهری دستی بالا بزنند، همدلی کنند و این فرصت را غنیمت بشمارند تا خانه این هنرمند را با آثارش یک‌جا به خانه‌موزه‌ای در خور نام کرمان و استاد هژبر ابراهیمی تبدیل کنند؟

این را خوب می‌دانم که نهادهای دولتی خواهند گفت ما چنین بودجه‌ای نداریم، کما این که در همین دهه‌های اخیر، شاهد از بین رفتن بسیاری از آثار ارزشمند تاریخی و فرهنگی شهر بوده‌ایم و غالباً بدلیل کمبود بودجه کاری از پیش نبرده‌ایم. با این وصف، وقت آن نرسیده است تا از شهرداری کرمان به عنوان یک نهاد مردمی که شرایط مالی بهتری هم دارد، انتظار داشته باشیم قدر این سرمایه فرهنگی و اجتماعی شهر کرمان را بدانند، و حفظ و نمایش این آثار را در زمره فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود به شمار آورد؟ راه و رسمی که معمول بسیاری از شهرداری‌های بزرگ هم هست و با افتخار از آثار فرهنگی و هنری شهرشان حمایت می‌کنند.



در گفت‌وگو با شعله هژبر ابراهیمی مطرح شد:

مجسمه‌های پدرم شرایط نامساعدی دارند!

برای نگهداری آثار پدرم موزه‌ای راه‌اندازی شود

وعده‌های حمایت از آثار پدرم عملی نشد!



اسما پورزنگی آبادی

بیش از ۷۰ روز از درگذشت «محمد هژبر ابراهیمی» یکی از بزرگان هنر تجسمی کشور و کرمان می‌گذرد. این مجسمه‌ساز پیشکسوت در دوران حیات خویش به خلق آثار شگفت‌انگیز دست زد که متأسفانه بسیاری از این آثار، هم‌اکنون در وضعیت نامناسبی قرار گرفته‌اند.

شعله هژبر ابراهیمی - مجسمه‌ساز در مراسمی که پس از درگذشت پدر، از سوی انجمن مجسمه‌سازان ایران در تهران برگزار شد، از عدم رسیدگی به آثار پدرش گلایه کرد و گفت که «بارها مسئولان کرمان آمدند و کارهای پدر مرا دیدند و همه قول دادند که آثارش را حفظ می‌کنند ولی هیچ‌کدام عمل نکردند و کاری کردند که پدرم این آرزو را به گور ببرد».

اگرچه این سخنان خانم هژبر ابراهیمی در رسانه‌ها بازتاب داشت اما همچنان بی‌توجهی به آثار استاد هژبر ابراهیمی ادامه دارد.

او با اذعان به این موضوع تأکید می‌کند که وضعیت فعلی مجسمه‌ها نامناسب است و بسیاری از آن‌ها، در حیاط خانه و زیر نور آفتاب و در معرض باد و سرما و گرما قرار گرفته و دارد آسیب می‌بیند.

این درحالی است که باید آثار هنری را که ثروتی برای جامعه و میراثی برای نسل‌های آینده است حفظ کنیم. وضع فعلی مجسمه‌ها، نه تنها خود این آثار را تهدید می‌کند بلکه موجب شده هنرمندان و دانشجویانی که می‌توانند از آن الهام بگیرند، بی‌بهره بمانند.

در گفت‌وگویی که در ادامه می‌خوانید، شعله هژبر ابراهیمی از وضعیت آثار پدر و وعده‌های بی‌سرانجامی برابرم گفت که پیش از این، از سوی استانداران و شهرداران و مدیران متعدد کرمان درباره مکان مناسب نگهداری آن داده شده است. او گفت: «در همه جای دنیا برای چنین آثاری سر و دست می‌شکنند. پدر من اما خیلی مظلوم واقع شدند».

در حال حاضر آثار زنده‌یاد هژبر ابراهیمی در چه وضعیتی قرار دارد؟

آثار، شرایط بسیار نامساعدی دارد. بخشی از مجسمه‌ها در حیاط خانه است و هیچ سرپناهی ندارد و نور آفتاب و سرما و باد خیلی به این مجسمه‌ها صدمه زده است. بخشی از آثار هم در اتاق‌های خانه نگهداری می‌شود. به‌دلیل کمبود جا، پدرم سکوهای را به دیوارها وصل کردند و آثار را روی آن چیدند. کرمان منطقه‌ای زلزله‌خیز است و با یک تکان زلزله، این آثار می‌افتد و می‌شکند، چون جنس بیشتر آن‌ها از گچ است و تنها تعدادی مجسمه برنزی داریم.

چند کار از پدر در حیاط قرار دارد که قابل نصب هستند و اندازه‌شان مجسمه شهری است. من خودم مجسمه‌ساز هستم و آثارم در کرمان و تهران و اصفهان نصب است، می‌گویم که برخی از این آثار قابل نصب است. شهرهای گوناگون می‌توانند بیایند با رقم ناچیزی این آثار را بخرند و نصب کنند.

پس پیشنهاد شما برای نگهداری آثار، یکی راه‌اندازی موزه است و دیگری، نصب برخی آثار در شهرهاست. درست می‌گوییم؟

بله. یکی از کارهای پدرم بسیار برای مونومان کرمان قابل اجراست. پدرم آثار باستانی کرمان را به صورت خلاصه کار کرده است. این اثر بی‌نظیر است. کاری بزرگ با ارتفاع زیاد است که می‌تواند در یکی از میدانی یا ورودی‌های شهر نصب شود. بسیاری از مقامات این کار را دیده و آن را تحسین کرده‌اند اما چرا کاری نمی‌کنند؟ آرزوی پدرم پیر من که دست و پا زد این کار را نصب کنید برآورده نشد. پدرم دست و پا زد که آثارش در موزه‌ای نگهداری شود، ولی کاری نکردند.

کلیت آثار نیاز به مرمت دارد. نه. تعدادی از آثار نیاز به مرمت دارد. من و مادام مجسمه‌ساز هستیم و دخترم هنرمند گرافیک است. می‌توانیم تیمی برای مرمت و شناسنامه‌دار کردن و نمایش آثار تشکیل بدهیم ولی این کار، هزینه و زمان می‌برد و به افراد خیلی بیش‌تری نیاز است.

زنده‌یاد پدرتان در زمان حیات دستورالعمل یا ایده‌ای در خصوص نگهداری آثار به شما ندادند؟ فقط به من می‌گفتند مجسمه‌ها متعلق به تو خواهد بود چون فرزند ارشد خانواده و مجسمه‌ساز هستی و می‌توانی درک کنی که چه حسی نسبت به این آثار دارم. می‌گفتند همه مجسمه‌ها حتی آن‌ها را که خراب شده حفظ کن ولی به فکر یک مکان مناسب برای نگهداری این آثار باش. مادام این را به من می‌گفتند. به ایشان می‌گفتم: باباجان چه کنیم؟ مگر پول داریم که خودمان موزه‌ای برای این آثار بسازیم؟ در همه جای دنیا برای چنین آثاری سر و دست می‌شکنند. پدر من اما خیلی مظلوم واقع شدند.

وضعیت فعلی آثار چه تأثیری بر شما و خانواده‌تان داشته است؟ آثار بسیار دست‌وپاگیر هستند. من تنها فرزند خانواده هستم که ایران زندگی می‌کنم. مادرم بعد از فوت پدرم مجبور است مادام با من به تهران و کرمان بیایند. اگر این آثار مکان مناسبی داشت آن خانه را می‌فروختم و مادرم را به تهران می‌آوردم. ایشان ۸۸ سال دارند. خیلی برایشان سخت است که مادام بین کرمان و تهران در رفت‌وآمد باشند.

بسیاری از این آثار خیلی قدمت دارند و ارزشمند هستند اما در شرایط بسیار بدی نگهداری می‌شود. پدرم در کرمان کارگاه خیلی بزرگی هم دارند که ملو از آثار است و از در آن نمی‌توان به‌راحتی وارد شد. باید موزه‌ای برای نگهداری و نمایش آثار راه‌اندازی شود. این آثار باید حفظ و ثبت شود. از سوی میراث‌فرهنگی به من یک کمک فکری شد و گفتند که ابتدا آثار را شناسنامه‌دار کنید تا پدرتان را به عنوان مجموعه‌دار بشناسیم و آثار را ثبت کنیم ولی این کار برای من که خودم مجسمه‌ساز هستم هم، بسیار دشوار است، چون تعداد آثار بسیار زیاد و کار شناسنامه‌دار کردن آن وقت‌گیر است و نیاز به تیمی متخصص داریم که ابعاد آثار را اندازه‌گیری و جنس و سال ساخت و همه مشخصاتی که نیاز است را معلوم و آثار را شناسنامه‌دار کنند و بعد ثبت شوند و جایی برای نگهداری آن در نظر گرفته شود.

در مراسم نکوداشت استاد در تهران به وعده‌های بی‌سرانجام مسئولان درباره نگهداری آثار اشاره کرده بودید. چه وعده‌هایی تاکنون داده شده است؟

وعده‌های بسیار زیادی داده شد. هر استانداری که در سال‌های اخیر تغییر کرد، از نزدیک آمدند و کارهای پدرم را دیدند. شهرداران مختلف کرمان و فرماندار آمدند و دیدند و گفتند: عجب آثاری است و خیلی تأسف خوردند که در وضعیت نامناسبی نگهداری می‌شود. وعده دادند که برای حفاظت از آثار حمایت می‌کنند. حتی یکی از مسئولان مکان نگهداری آثار را که سالان تازه‌ساخت بزرگی بود به من نشان داد و گفتند در بخشی از آن سالن، پدرم مشغول به کار باشد و بخشی از آن، به موزه اختصاص یابد.

این سالن کجا بود؟

سالنی در پارک مطهری بود اما وعده‌ای که درباره آن دادند به هیچ نتیجه‌ای نرسید و کار را کاند ماند. وعده‌های زیادی داده شد. آقای عزیززاده مدیرکل سابق ارشاد استان و آقای روحی مدیرکل فعلی هم آثار را دیدند و گفتند باید حفظ شود ولی کاری نکردند. در زمان حیات پدر، آقای مرعشی به عیادت ایشان آمد و همان‌جا به فردی تلفن کرد و گفت که در هفت‌باغ در مکانی که برای هنرمندان قرار است ساخته شود، برای این آثار هم جایی در نظر گرفته شود ولی هیچ اقدامی تا حالا انجام نشده است.

چه تعداد اثر از زنده‌یاد هژبر در خانه نگهداری می‌شود؟

قابل شمارش نیستند. باید بیایید از نزدیک ببینید.

آثاری که در حیاط و زیر نور آفتاب نگهداری می‌شوند گچی هستند؟

برخی گچی و برخی بتنی هستند.

یادداشت

همه استاد عکاسی شده‌اند!

رحیم بنی‌اسدآزاد

چند روز پیش دوستی عکسی قدیمی برایم فرستاد و نوشت: «همه الان استاد شدند به غیر از من و شما»، جالب است نوشت همه استاد شدند، مگر استاد شدن به این سادگی است؛ گویا این روزها هر کسی می‌تواند این عنوان را داشته باشد. عکس را دوباره نگاه کردم؛ بله، دوستم درست می‌گفت همه دوستان حاضر در عکس، آموزش عکاسی می‌دهند و استاد خطابشان می‌کنند به غیر از ما دو نفر؛ اما مگر هدف فقط آموزش دادن و استاد شدن است؟ مگر تشنه شنیدن نام استاد هستیم که خیلی‌ها هستند و این روزها تنها هدف همین شده و آشفته بازاری را در آموزش هنر عکاسی رقم زده که هر کسی در آن ادعای استاد بودن دارد و همه جا عکاسی آموزش می‌دهد و بازاری به وجود آمده که هیچ متر و معیاری ندارد و هر کس در آن برای خود پادشاهی می‌کند و تا عکاسی را شروع می‌کند به خودش اجازه می‌دهد که آنچه را به زعم خود آموخته - که اگر آموخته باشد - به دیگری آموزش دهد و اینکه خود آن شخص کجا ایستاده و چقدر دانش و صلاحیت دارد اصلاً مهم نیست، مهم این است که چقدر خودش را بزرگ جلوه دهد و چقدر شو دارد و نمایش می‌دهد.

فضای مجازی هم که عرصه را برایم فراهم کرده و تا می‌تواند می‌تازد و تأیید برای خودش می‌گیرد؛ همین می‌شود که آن دوستم می‌گوید همه استاد شدن؛ او هم تحت تأثیر جو سازی استاد نماها قرار می‌گیرد و فکر می‌کند مسابقه‌ای است و از آن جا مانده؛ حق هم دارد. این قدر فضا را به این سمت می‌برند و روی آن مانور می‌دهند که فلائی چون درس می‌دهد خوب است و او که جایی درس نمی‌دهد کارش خوب نیست و او می‌ترسد نکند از این مارا تن عقب بماند. وقتی کسی نمی‌گوید فلائی چقدر خوب عکاسی می‌کند یا چه مقالاتی دارد و یا چه پروژه‌هایی کار کرده، باید هم در عکاسی کرمان بیشتر از عکاس، استاد عکاسی داشته باشیم و همه هم مدعی باشند؛ و جالب‌تر این که از این مدعیان، هیچ عکسی نمی‌بینی و فقط از این کلاس به آن کلاس آموزش می‌دهند و هنرجوها دنبالشان می‌دوند.

یادم هست زمانی که عکاسی را شروع کردم دوره‌های عکاسی در کرمان به یکی دو مکان بیشتر ختم نمی‌شد و مسیر مشخصی داشت. از آن زمان سال‌ها می‌گذرد و فضا خیلی تغییر کرده، الان دیگر هنرجو بدون این که خودش بدانند در بازی استاد نماها وارد شده و در فضای مجازی هر روز تبلیغ‌های رنگارنگ آموزش عکاسی می‌بینید، تبلیغاتی بدون پشتوانه و سبقه‌ی علمی و هنری که طرف فقط به واسطه داشتن دوربین و رفتن به یک دوره عکاسی پوستر دوره‌ها و ورک‌شاپ‌هایش را منتشر می‌کند و هیچ نظارتی هم نیست.

این که من نوعی بدانم اگر مدرک دانشگاهی یا سابقه، مقاله و ... داشته باشم می‌توانم آموزش دهم باعث می‌شود خود من هم دنبال ارتقای خودم باشم؛ هنر مثل دیگر رشته‌ها نیست که با دانستن فرمول‌ها بتوانی آن‌ها را آموزش دهی، البته باید اصول اولیه را بدانی، اما در هنر هر روز دریچه تازه‌ای باز می‌شود که گاهی دانسته‌های قبل را حتی رد می‌کند و این می‌شود که هنر شکل می‌گیرد. هنر در دانستن، خوندن و به روز بودن خلق می‌شود، دقیقاً بر عکس چیزی که امروز در کرمان رخ می‌دهد. همه می‌خواهند بدون دانش و تخصص خاصی خیلی سریع استاد عکاسی شوند؛ این که چه دانشی دارند اهمیتی ندارد، در حالی که تو اگر به هنرجو اشتباه آموزش دهی خیانتی در حق اوست که در آینده، تأثیرات جبران ناپذیری برای او دارد.

آخرین ورک‌شاپ تخصصی استادان مطرح عکاسی در کرمان کی بوده، بعد از کلی ذهن سوزاندن می‌بینی در ده سال اخیر به تعداد انگشتان دست هم نبوده؛ که در همان نشست و کارگاه‌ها هم هیچکدام از این استادانماها حضور نداشتند. حتما خود را بی‌نیاز از آموزش می‌دانند، اما مگر در اقیانوس بی‌انتهای هنر می‌توانیم خود را بی‌نیاز از دانستن بدانیم؟ شاید همین باشد و قطعاً همین بوده که سطح آموزش عکاسی در کرمان در حد چند عنوان و سر فصل ثابت مانده و نگاه عکاس تقویت نشده و در عکاسی را کد مانده‌ایم؛ فقط گروهی جوان را دنبال خودمان کشانده‌ایم و با نرم‌افزار یا موبایل عکس‌مان را خوش آب و رنگ کردیم و لذت بردیم و به این دلمان خوش است و خوشحالیم که به ما می‌گویند استاد، و ...

ادامه در صفحه ۵